



پیغام عشق

قسمت صد و هشتاد و یکم



با سلام خدمت پدر عزیز و مهربانم آقای شهبازی جان و تمام دوستان و همراهان بیدار

✨ برنامه ۸۴۸، غزل ۲۵۱۳ ✨

🌸 بیا، ای عارف مطرب، چه باشد گر زخوش خوبی

چو شعری نورافشانی وزان اشعار بر گویی؟ 🌸

خداوند مهربان به تمام ما انسانها در هر سطحی از علم و دانایی ذهنی که باشیم، قدرت شناخت عطا فرموده‌اند و همه ما انسان‌ها در این مهم برابریم و هیچ امتیاز و برتری در کار نیست، یک شخص دانشمند که با عقل ذهنی، دانش اندوخته و فرد امی و بی سواد هیچ تفاوتی با هم ندارند و خداوند این شناخت و آگاهی را به تمام ما انسان‌ها بخشیده‌اند و راه خوب و درست را از راه کج و بد به گونه‌ای الهام بخش به ما آموخته‌اند.

قران کریم، سوره شمس، آیه ۷

🌸 قَالَهُمْهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا

پس راه پلیدی‌ها و پاکی‌هایش را به او الهام کرد 🌸

پس جای هیچ عذر و بهانه‌ای نیست و همه ما در روبرو شدن با من راستین خود، خوب و بد را می‌دانیم و قوه تمییز داریم. حال انسانی که از این دو راه، راه زنده شدن و خالی کردن مرکز از همانیدگی‌ها را برمی‌گزیند عارف و شناسانده‌ای می‌شود، سراسر شادی که طرب انگیز است و نوایی که از خود پخش می‌کند، نوای عشق است و شادمانی، لطافت و مهربانی، چراکه به مرکزی وصل است که کرانه‌ای ندارد و هیچ نقطه چینی وجود ندارد تا دمام او را بترساند و از این فضای وحدت بخش جدا کند.

چون ستاره شعری نورانی می‌شود و عمل و رفتار او حاکی از دریای بی‌نهایتی است که بدان متصل است. نور می‌افشاند و تشعشع این نور دیگر تاریکان خفته در ذهن را نیز نورانی می‌کند و به این ارتعاش دعوت؛ بی‌آنکه کلامی بر زبان آورد.



🌸 به جان جمله مردان، به درد جمله با دردان

🌸 که برگو تا چه می خواهی، وزین حیران چه می جویی؟ 🌸

همه ما انسان ها از خداوند هستیم و امانتی از او در دل ما به جا گذاشته شده.

قران کریم، سوره بقره، قسمتی از آیه ۱۵۶

🌸 إنا لله و إنا إليه راجعون

همه ما از خداییم و بازگشت همه ما به سوی اوست 🌸

خوشا انسانی که از زیر بار امانت شانه خالی نمی کند، مرکزش را از همانیدگی ها خالی می کند و مردانه قدم در راه می گذارد. دردی جز زنده شدن به زندگی ندارد و در این راه از هیچ کوششی فرو گذار نیست.

دیوان شمش، رباعیات، رباعی ۱۳۳۴

🌸 من درد تو را زدست آسان ندهم

🌸 دل برنکنم ز دوست تا جان ندهم

🌸 از دوست به یادگار دردی دارم



🌸 کان درد به صد هزار درمان ندهم

این شخص از بیابان خشک ذهن چیزی نمی خواهد و از پریشانی های دنیای ذهن ملول گشته و رو به دریای یکتایی آورده و در راه رسیدن به زندگی تلاش می کند و هر چند می داند.


حافظ، غزل ۳۹۳

🌸 به رحمت سر زلف تو واثقم ورنه



کشش چو نباشد از آن سو چه سود کوشیدن  


اما می داند که با فضاگشایی و تسلیم لحظه به لحظه، بی آنکه منتظر نتیجه باشد جذبه خداوند او را در خواهد ربود ان شاءالله.



 از آن روی چو ماه او، ز عشق حسن خواه او

 بیاموزید ای خوبان رخ افروزی و مه رویی 

روی خداوند و زندگی زیباست، ما نیز با عدم کردن مرکزمان و بیرون کشیدن همانیدگی ها زیبا رو می شویم و انعکاس نور درون، اوضاع ما را در بیرون بهتر و بهتر می کند. حسن خواه می شویم چون هم هویت شدگی، باور کهنه ذهن، قضاوت، مقاومت و ستیزه وجود ندارد که بخواهد درد ایجاد کند. با اتصال به مرکز بی نهایت عدم، فضای ما باز می شود خیر خواه می شویم و ترس از تمام شدن هیچ نعمتی نداریم، از موفقیت دیگران شاد می شویم، چون بخل و حسد از ذهن می آید که مرتب در حال مقایسه و قضاوت است، مرکزش محدود است و خوشی و حسن و خیر را روا نمی دارد. اول آن را از خود دریغ می کند و بعد از دیگران.

اما انسانی که با کشیدن درد هوشیارانه، مردانه به میدان آمده، رخ افروزی را از مرکز عدم به طور خودکار و بی هیچ تلاش ذهن وحی گونه می آموزد، نقش بازی نمی کند راستین است، نور دارد و نورافشانی می کند.

 از آن چشم سیاه او، وزان زلف سه تاه او


 الا ای اهل هندستان، بیاموزید هندویی 

گرچه ما با چیزها همانیده شده ایم، به خواب ذهن رفته ایم، اما جان، ذات، سرشت و نهاد الهی ما هیچ آسیبی ندیده، پس همه از بوستان زندگی هستیم از جنس خداوند هستیم و همه اهل فضای یکتایی هندوستانیم، فضای وحدت ...

حال برای اینکه شهروند عزیز هندوستان باشیم باید قوانینی را رعایت کنیم. قانون شهر هندوستان همه ادب است و تسلیم، فضاگشایی و صبر، شکر و پرهیز، عدم قضاوت و مقاومت، عدم همانش با نقطه چین ها و تنها در این حالت است



که از فضای روشن هندوستان وحدت، نور می گیریم و تنها از این طریق پیچیدگی ها و مشکلات زندگی روزمره را که همه در جهت قوی تر شدن عضلات معنوی ما پیش می آیند حل می کنیم و زلف هندو، ریسمان نجات ما از چاه همانندگی ها شود.

ز غمزه تیراندازش، کرشمه ساحری سازش 


هلا هاروت و ماروتم بیاموزید جادویی 


خداوند هر لحظه با عنایت خود، به دنبال بیرون کشیدن ما از فضای مجازی ذهن است، کرشمه او سحر به ما می آموزد، ساحری که اگر هر عقل ذهنی لحظه ای آن را تجربه کند، دیگر اسیر ساحری ذهن که هزاران پیچ و خم دارد نمی شود. سحر خداوند زندگی ما را اتوماتیک کنترل می کند، بدون دخالت و تلاش بی حاصل ذهن؛ پس ای هاروت و ماروت ای عقل کل به ما باز کردن فضا و مرکز عدم را بیاموزید تا خداوند، سکان دار کشتی زندگیمان باشد، او تیر بیندازد و ناوک مژگان او گره از ترش رویی ذهنمان بگشاید.

ایا اصحاب و خلوتیان، شده دل را چنان جویان 

ز لعل جانفزای او بیاموزید جادویی 

اگر در فضای یکتایی هر لحظه با به صفر رساندن قضاوت و مقاومت، به سر بریم جزو خلوتیان می شویم. در خلوتی که خبر از هیچ همانندگی نیست با دریای بی نهایت خداوند یکی می شویم و از قطرگی ذهن رها. وقتی از قضاوت و مقاومت رها شدیم، جویای مرکز عدم و آماده دریافت جذبه و عنایت خداوند می شویم و از لعل زندگی که همان ارتعاشات برخاسته از فضای عدم است، بهره می جوییم.

ز خرمن گاه شش گوشه نخواهی یافتن خوشه 

روان شو سوی بی سویان رها کن رسم شش سویی 



خوشه ای که حاصل ذهن باشد و از خرمنگاه همانیدگی ها به عمل آمده باشد، توهم است و هیچ خوشه ای در کار نیست. وقتی مدام از فکری به فکر دیگر می رویم، با قضاوت و مقاومت فضا را می بندیم و هر همانیدگی ما را به سمتی می کشاند سرانجام پس از این همه خستگی و تلاش بی حاصل ذهن، محصولی نخواهیم داشت که اصل کاشت اشکال داشته و نباید در بیابان خشک و بی آب و علف ذهن، هیچ چیز می کاشتیم.

پس باید شش سویی را رها کنیم، دست از تمام قبله ها بشوییم و یک سو و یک جهت، با گفتن لایه محکم به تمام آفلین در مرکز، با تلاش و مداومت، رو به سوی قبله یکتایی در تسلیم و فضا گشایی باشیم.

قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۱۵

و لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللّٰهِ، إِنَّ اللّٰهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

مشرق و مغرب از آن خداست و به هر سو رو کنید، خدا آن جاست، خداوند بی نیاز و داناست.


همه عالم ز تو نالان، تو باری از چه می نالی؟

چو از تو کم نشد یک مو، نمی دانم چه می مویی؟


تمام کائنات در انتظار، تا ما کی به خداوند زنده می شویم و ما همچنان در خواب ذهن اسیر ناله و شکایت های آن هستیم. تمام موجودات منتظرند تا به او زنده شویم و از ارتعاش عشق ما بهره جویند و ما خود از این حقیقت غافل و آن را در چیزها و نقطه چین ها جستجو می کنیم. دستمان را در انداختن همانیدگی ها شل نمی کنیم و ترس از دست دادن داریم. در راه اتصال به دریای عدم، احساس شرم و شکست می کنیم و نمی دانیم که بر جان اصلی ما ضرری نرسیده و جان ما هر لحظه آماده زنده شدن به زندگی است. احساس شرم و شکست داریم که با این همه همانیدگی چگونه می توان به خداوند زنده شد؟ باز هم با ذهن مشغول حساب و کتاب هستیم و کار را به او نمی سپاریم.


غزلیات شمس، غزل ۲۴۸۴



عاشق مست از کجا، شرم و شکست از کجا 


سنگ و وقیح بوده ای، گر گرو الستیی


فدایم آن کبوتر را که بر بام تو می پرد 

کجایی ای سگ مقبل که اهل آنچنان کویی؟ 


کبوتر همان انسان فضا گشایی است که در فضای یکتای می پرد و امنیت، هدایت، قدرت و کنترلش را از آنجا دریافت می کند. می داند که باید هر لحظه پیمان الست را تجدید کند، پس هر لحظه در حال فضا گشایی است.


چنین انسانی ارزش و مقام و مرتبت خود را شناخته، و جز زنده شدن به زندگی چیزی نمی خواهد و با آن همانیده نمی شود.

چو آن عمر عزیز آمد چرا عشرت نمی سازی؟ 

چو آن استاد جان آمد، چرا تخته نمی شویی؟ 

عمر عزیز همان لحظات حضور است.

دیوان حافظ، غزل ۲۱۶ 

اوقات خوش آن بود که با دوست به سر رفت 

باقی همه بی حاصلی و بی خبری بود

برای اتصال به این دریا باید نوشته های ذهن را پاک کرد تا استاد زندگی، با قلم کن فکان خود در لوح پاک شده دل بنویسد و در این حالت است که شخص زنده شده به او، زبان خداوند می گردد و مرکزش پر نور، نورافشانی می کند و ارتعاش



این نور و انرژی، هر آنچه در مسیرش قرار گیرد را نیز مرتعش و نورانی می سازد. پس لحظه به لحظه مواظب است و بیدار تا در لوح پاک جانش جز حضرت دوست چیزی ننویسد.

🌸 درین دام است آن آهو، تو در صحرا چه می گردی؟

🌸 گهر در خانه گم کردی، به هر ویران چه می پویی؟

آهوی گم شده تمام ما انسان ها در درون خودمان است و در زیر ویرانی های همانیدگی ها مدفون شده، چرا آن را در چیزها و نقطه چین ها جستجو می کنیم؟ مگر چندین و چندبار باید این راه بی حاصل را رفت؟

لذت و خوشی زود گذر ذهن که از همانیدگی ها می آید شادی الهی نیست، طرب انگیز نیست، شاید برای دقایقی حالمان را به ظاهر خوب کند، اما حال تمام ما انسان ها فقط و فقط در صورت اتصال با مرکز عدم خوب می شود که یابنده گمگشته حقیقی شویم و البته منظورمان از زنده شدن به زندگی نباید این باشد که بخواهیم حالمان را خوب کنیم، اما اگر آنچه را که در طلبش هستیم و نمی یابیم، آن گمشده، فضای یکتایی و عدم است و در حالت بیدارشدن از این خواب، با عشق و شوق، بیابان ذهن را رها می کنیم و به سوی سرمنزل مقصود می شتابیم و در این راه سرمان به کار خودمان است و تمرکزمان روی خودمان.

🌸 دیوان حافظ، غزل ۲۵۵

🌸 در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنش ها گر کند خار مگیلان غم مخور

🌸 به هر روزی در این خانه یکی حجره نوی یابی

🌸 تو یکتو نیستی ای جان تَفَحُّص کن که صدتویی



هر روز با چیزی همانیده می شوی و نقطه چین ها را زیادتر می کنی، غافل از اینکه هیچکدام از اینها در حد و منزلت و شایسته تو نیست. فضا را باز کن و آنگاه ندای درون تو به تو خواهد گفت که، که هستی و برای چه آمده‌ای؟

❁ اگر کفری و گر دینی، اگر مهتری و گر کینی

❁ همو را بین، همو را دان، یقین می دان که با اویی

اگر در هر تعریف ذهن گیر افتاده ای و خود را از آن طریق معرفی می کنی، بدان که هیچ کدام از آنها نیستی چرا که از فضای قضاوت و مقاومت ذهن است و تو آن چیزی هستی که فقط در صورت لا کردن آفلین آن را باز خواهی شناخت و در آن صورت اطمینانی در قلب داری که هیچ ذهنی قادر به درک آن نیست و ذهن فقط با ابزار و لوازم ذهن می تواند حرف بزند و با عدم و هر آنچه از آن مرکز می آید، بیگانه است.

❁ بماند آن نادره دستان، ولیکن ساقی مستان

❁ گرفت این دم گلوی من، که بفشارم گر افزویی

رسالت هر کدام از ما انسان ها اتصال به دریای عدم است و خداوند هر آنچه که برای بیداری ما در این راه لازم باشد را بر سر راهمان قرار می دهد.

بزرگانی چون مولانا و برنامه بی نظیر گنج حضور، در این زمان همان الطاف خداوند است که راه را بر تک تک ما هموارتر و ساده تر کرده و باید هر آن طور که می دانیم این اشعار و برنامه را گرامی بداریم و لحظات خود را با این برنامه، غنی و پربار سازیم. اما اگر کاری انجام ندهیم و اوقات را به تفنن در پای این برنامه ارزشمند بگذرانیم، غیرت الهی دست به کار می شود.



جایی هست که دیگر فقط و فقط مسئولیت پذیری ما به کار می آید، که چقدر وقت می گذاریم؟ اولویت زندگیمان چیست؟ چقدر زنده شدن به حضور برایمان مهم است و چقدر درک کرده ایم که راه این است و جز این نیست؟ و در آخر اینکه گرچه خود را در معرض نسیم خوشبوی گنج حضور و اشعار مولانا قرار داده ایم، اما راستین بودن با خود و جواب این سوال که من از این زندگی چه می خواهم؟ بسیار مهم است.

در صورت رسیدن به این جواب که من می خواهم به خدا زنده شوم، باید ببینم چقدر در کارم و بی کار ننشسته ام؟! از غیرت الهی بی خبر نباشم که حقایق تا جایی و تا اندازه ای گفته می شوند، من باید وظیفه خود و قانون جبران را تمام و کمال اجرا کنم تا دوست روی خود را به من نشان دهد و از بازماندگان غافله عزیز عشق نباشم ان شاء الله

والسلام

با احترام سرور از شیراز 🙏



به نام عشق و زندگی 🙏

تفسیر غزل ۴۱۳ عطار از برنامه ۶+۸ گنج حضور 🌸

🌸 عمر رفت و تو منی داری هنوز

راه بر نایمنی داری هنوز

عطار سؤالی را مطرح می کند: که ای انسان تو که امتداد خدا هستی، چرا طولانی مدت در ذهن مانده ای؟ و با هزاران چیز همانیده شده ای؟ آیا از فضای محدود و نایمن ذهن نمی خواهی هوشیاریت را از من های ساختگی ات آزاد کنی؟ دیگر عمرت رو به پایان است.

🌸 زخم کاید بر منی آید همه

تا تو می رنجی منی داری هنوز

اگر اتفاقات زندگی زخمهایی به تو می زند، به من ذهنیت می زند تا به تو حالی کند که تو از جنس همانیدگیها نیستی، اصل تو نیستی و فضای عدم است.

فیزیکدانان گفته اند: بدن انسان ۹۹ درصد خالی است و کمتر از ۱ درصد ماده و انرژی است.

پس رنجش های تو از این است که از جهان بیرون و آدمها توقع داری و هنوز در من ذهنی هستی.

🌸 صد منی می زاید از تو هر نفس

وی عجب آبستنی داری هنوز

هر انسانی آبستن و حامله به مسیح و هوشیاری است.



ولی عجیب این است که در ذهن به صدها «من» آستن شده و ایجاد درد می کند و این آستن را هر نفس با ایجاد توقع، واکنش، رنجش، حسادت، مقایسه، حس نقص و حس برتری ادامه می دهد.

🌸 پیر گشتی و بسی کردی سلوک

طبع رند گلخنی داری هنوز

ما با من ذهنی بزرگ شدیم، ازدواج کردیم، بچه دار شدیم و لاجرم پیر شدیم و بسیار هم سلوک کردیم، کتاب خواندیم، کلاس رفتیم. ولی با من ذهنی هنوز طبع رندی را حفظ می کنیم و دم از معنویت و انسانیت می زنیم. ولی تیره و تاریک و آلوده هستیم. مثل گلخن که آتش دان حمام های قدیم بود.

🌸 همرهان رفتند و یاران گم شدند

همچنان تو ساکنی داری هنوز

همراهانی رفتند، همراهانی ما با من ذهنی داشتیم مثل جوانی، زیبایی، نقش هایمان مثل استادی، مادری، همه اینها رفتند و یاران هم هویت شده ما گم شدند، ولی ما عبرت نگرفتیم و همچنان در خانه ذهن ساکن هستیم.

🌸 روز و شب در پرده با چندین ملک

عادت اهریمنی داری هنوز

روز و شب یعنی هر لحظه خداوند می خواهد در ما به خودش زنده شود و ما را با فرشته های نجاتش به سوی خود می خواند، ولی ما عادت شیطان را که انسان را سجده نکرد و گفت: این از گل است، ما این راه را ادامه می دهیم، چون من ذهنی انسانها را ارزش نمی گذارد و آنها را به چشم محدود و جسم بین می نگرد.

🌸 روی گردانیده ای از تیرگی

پشت سوی روشنی داری هنوز



ما می خواهیم از تیرگی و دردهایی که همانیدگیها به ما می دهند، روی برگردانیم؛ ولی هنوز پشت به خدا می کنیم و از جهان و انسانها توجه می خواهیم.

🌸 دلبرت در دوستی کی ره دهد

چون دلی پر دشمنی داری هنوز

لحظه ای دلبر و زندگی راه را برای دوستی و صلح باز می کند که ما مرکزمان را عدم کنیم و دل را از دشمن خالی کنیم. من ذهنی با مانع بینی و مسئله سازی، همه را به چشم دشمن می بیند و دلی پر از کینه دارد.

🌸 می زنی دم از پی معنی ولیک

تو کجا آن چاشنی داری هنوز

مزه و چاشنی زندگی این است که به شادی بی سبب پی ببریم. ما دم از معنویت و خدائیت می زنیم ولی در زندگی شادی نداریم. دایما از هم توقع داریم، همدیگر را مقایسه می کنیم و به دنبال بیشتر داشتن و بهتر بودن هستیم و شادی و مزه زندگی را از آدمها و اتفاقات جستجو می کنیم.

🌸 در گریبان گش سر و بنشین خموش

چون بسی تر دامنی داری هنوز

تر دامنی داشتن یعنی ما هنوز همانیدگی داریم.

و عطار می گوید: ذهنت را خاموش کن و سر من ذهنی ات را در گریبان گش، یعنی آن را نظاره کن تا دوباره با الگویی یا دردی همانیده نشود.

🌸 خویشتن را می گش و می گش بلا

زآنکه نفس کشتنی داری هنوز



من ذهنی ات را بکش « حسادت، رنجشها و توقعات و ترسها، وسوسه هایت را بکش. و برای کشتن نفس های زنده ات، از بلاهای آنها خودت را با درد هوشیارانه آزاد کن.

🌸 رهبری چون آید از تو ای فرید

چون تو عزم رهزنی داری هنوز

ای فرید، ای بزرگوار، ای هر انسانی که من ذهنی داری، رهبری شایسته تو نیست.

از عطار بیاموزیم، هر انسانی خرد و عشق را از درون خودش بیرون می آورد، مثل درختی که از ریشه اش تغذیه می شود.

پس همدیگر را رهبری نکنیم، زیرا راه آنها را می زنیم و جلوی خرد و چاشنی زندگی یکدیگر را می گیریم؛ چون هنوز من ذهنی داریم.

با سپاس و تشکر از برنامه گنج حضور 🙏

🌸 دیبا از کرج



با سلام

مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۶۲۵-۶۱۹

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۱۹

عقل و دلها بی گمانی عرشی اند

در حجاب، از نور عرشی می زیند

عقل و هشیاری انسانها به خاطر همانیدگی با فکرها، دردها و اجسام، از نور و برکت ایزدی دور مانده اند و مانند هاروت و ماروت در چاه ترسناکی زندانی شده اند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۲۰

همچو هاروت و چو ماروت آن دو پاک

بسته اند اینجا به چاه سهمناک

یعنی عقل و هشیاری، گرفتار قضاوت شده و سرنگون گشته اند. وقتی چیزی را در مرکز گذاشتی در سحر و جادوی آن هستی به طوری که در خواستن و حرص آن گرفتار می شوی در حقیقت عقل و هشیاری را در عالم پست و پایین، دور از عرش یا فضای یکتایی، با همانیده شدن به بند و زنجیر می کشی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۲۱

عالم سفلی و شهوانی درند

اندرین چه گشته اند از جرم، بند



هر کسی به این جهان می آید با آمدن به این دنیا بی اختیار همانیده می شود، سپس مقاومت شکل می گیرد تا بماند و نابود نشود. این سحر بی اختیار عقل و هشیاریست.

وقتی این حالت، تا سن ده، دوازده سالگی باشد و ما در محیط عشقی بزرگ شویم، می آموزیم که به تدریج همانیدگی ها را بیندازیم و با چیزهای جدید همانیده نشویم این یعنی آموختن ضد سحر و دور نکردن عقل و هشیاری از نور و برکت و هدایت، قدرت و حس امنیت زندگی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۲۲

سحر و ضد سحر را بی اختیار

زین دو آموزند نیکان و شرار

در ابتدا عقل و هشیاری با اتفاقات زندگی، پند می دهند که ای انسان آگاه باش، همانیده نشو و ساحری را از ما یاد نگیر.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۲۳

لیک اول پند بد همدش که هین

سحر را از ما میاموز و مچین

همانیده شدن، جرم پیش آمده و اتفاقی انسانها نیست بلکه فرایندی ست در سیرتبدیل انسان برای ابتلا و امتحان، یعنی آگاهانه با شناسایی هم هویت شدگی ها، مرکز را خالی کردن که معادل با تابیدن نور فضای یکتایی و رهایی از سحر هاروت و ماروت است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۲۴

ما بیاموزیم این سحر ای فلان

از برای ابتلا و امتحان



هر انسانی اختیار دارد، هر انسانی اقتدار و توانایی دارد تا همانیدگی‌ها را بشناسد و در آگاهی‌نگه دارد تا زندگی با عنایت و جذب، واهمانش را انجام دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۲۵

که امتحان را شرط باشد اختیار

اختیاری نبودت بی اقتدار

با احترام، نوشین 🍀🍀



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com